

اعتبارات عقلایی

در تحلیل مبنای شخصیت حقوقی*

- قاسم نخعی پور^۱
- محمدعلی سعیدی^۲

چکیده

اعتبار شخصیت حقوقی برای اشخاص حقوقی مورد قبول عقلاء و بسیاری از فقهای معاصر است. اما آنچه محل بحث و اختلاف نظر آنهاست، این است که این شخصیتی که برای موضوعاتی غیر واقعی قائل می‌شویم، بر چه مبنایی مورد قبول واقع شده است؟ نظرات مختلفی در این زمینه ارائه شده که دو نظر مشهور، نظریه واقعی بودن و نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی است که عموماً یکی از این دو توسط حقوق دانان انتخاب می‌شود. انتقادهای قابل توجهی به هر دو نظریه وارد شده است.

لذا ما در این مقاله به دنبال اثبات مبنای قراردادی بودن شخصیت حقوقی هستیم که به نوعی برگرفته از کلام فقهاء می‌باشد. وفق این نظریه اگر به

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۱۸.

۱. استادیار دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول) (gh.nakhaeipour@birjand.ac.ir).

۲. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (saedi_mha@yahoo.com).

موضوعاتی غیر انسانی شخصیت حقوقی می‌دهیم، به دلیل توافق و قراردادی است که بین اشخاص حقیقی صورت گرفته و اعتباری عقلایی است.

واژگان کلیدی: مبنای شخصیت حقوقی، نظریه واقعی و فرضی، قراردادی، اعتبار عقلایی.

مقدمه

جالب اینکه از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده است که یکی در حد اعلای عظمت و دیگری ظاهراً در حد ادنی از نظر ارزش می‌باشد.

جنبه مادی انسان را گل بدبوی تیره‌رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است.

البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می‌خوانند و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله» (ماه خدا) می‌نامند.

و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آنقدر بالاست که به جایی می‌رسد که جز خدا نبیند و قوس نزولی‌اش آنقدر پایین است که از چهارپایان هم پایین‌تر خواهد شد: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ و این فاصله زیاد میان «قوس صعودی» و «نزولی» خود دلیل بر اهمیت فوق‌العاده این مخلوق است.

شخصیت حقیقی از آن انسان است که آن هم اعتباری است که خداوند متعال به او عنایت کرده و در قرآن کریم دو بار آمده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعَالَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر/۲۹؛ ص/۷۲): «پس همین که او را نظام بخشیدم و از روح خود در او دمیدم، سجده‌کنان برای او به خاک افتید». انسان علاوه بر خلقت جسمش، در مرحله بعد روحی به او اعطا شده که خداوند می‌فرماید از روح خودم می‌باشد. البته ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ به معنای جدا شدن چیزی از خداوند و الحاق آن به انسان نیست، بلکه مراد بیان منشأ روح انسان است که از عالم روحانی است نه جسمانی. بنابراین شخصیت

انسان بهره‌ای از باری تعالی است که فقط به انسان ارزانی شده است تا شایسته نزول قرآن بر او شود؛ چیزی که کوه‌ها و آسمان‌ها نتوانستند زیر بار این مسئولیت بروند. در بین موجودات مادی فقط انسان است که مشمول این لطف الهی شده و دارای روح و شخصیتی شده که خود نیز بدان آگاه است. از این روح انسان، بعضی به عنوان شخصیت حقوقی انسان نام برده و سلب آن را تنها با فوت انسان محقق دانسته‌اند (امامی، بی‌تا: ۱۵۷/۴). ماده ۹۵۹ قانون مدنی نیز در این راستا تصویب شده و سلب حقوق را از شخص حقیقی منع کرده است. اگرچه همین انسان‌ها در طول تاریخ، اشخاصی را به عنوان برده استعمار کرده و فاقد شخصیت تلقی نموده‌اند، اما این امر نافی تعلق شخصیت واقعی فقط به انسان نیست؛ چرا که سلب شخصیت از افراد انسانی، قراردادی اجتماعی بوده که در مواردی شریعت مقدس نیز آن را به رسمیت شناخته است؛ اما این بدان معنا نیست که برده هیچ شخصیتی ندارد، بلکه محدودیتی است که جامعه برای او ایجاد کرده است و اگر آزاد شود، شخصیت حقیقی خود را باز خواهد یافت. از همین رو همین بردگان با توافقاتی که با اربابان خود داشتند، می‌توانستند دوباره شخصیت واقعی خود را به دست آورند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۷/۶؛ مفید، ۱۴۱۳: ۵۴۸؛ صدوق، ۱۴۱۵: ۴۵۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۸۸/۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۱۳/۴؛ فیاض کابلی، بی‌تا: ۱۲۵/۳؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۲۵۲/۳۴؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۷۵/۱۳). از سویی اگرچه شخصیت به داشتن حق و تکلیف معنا می‌شود و لذا برای هر موجودی که حقی داشته باشد ممکن است کسانی قائل به شخصیت باشند، مانند حیوانات، اما در واقع حق آنها برگردان تکلیف ما نسبت به آنها می‌باشد؛ نه اینکه از آن جهت که شخصیتی واقعی دارند، حقی داشته باشند.

با توجه به اینکه شخصیت، ذاتی انسان است، در مورد موضوعاتی که حقیقتاً شخصیتی ندارند اما جوامع انسانی برای آنها شخصیتی قائل شده و اعتباری همانند اشخاص حقیقی به آنها داده‌اند (اشخاص حقوقی)، این مسئله مطرح است که با چه مبنایی باید به موضوعات و اموال یا تجمعاتی این‌چنینی شخصیتی همانند شخصیت حقیقی داده شود؟

علمای حقوق در این مسئله نظرات متعددی کرده‌اند که بعضی هفت نظریه^۱ در مبنای شخصیت حقوقی بیان کرده‌اند. از این میان دو نظریه واقعی بودن^۲ و فرضی بودن^۳ شخصیت حقوقی طرفداران بیشتری دارد (Iwai, 1999: 632) که برای تبیین بهتر مبنای فقهی شخصیت حقوقی، این نظرات و ایرادات آنها نیز بیان می‌گردد.

لازم به ذکر است که یکی از دلایل اختلاف نظر در این مسئله آن است که عموماً نظریات بر مبنای جهان‌بینی و تأثیر نویسنده از آن و شرایط زمانه ارائه می‌گردد؛ مثلاً نظریه فرضی بودن در جهت تقویت قوای حاکم و سلطه دولت ارائه شده و نظریه واقعی بودن شخصیت حقوقی با توجه به آزادی‌های فردی و اصالت فرد. ما در این نوشته سعی خواهیم کرد بدون تأثیرپذیری از چنین شرایطی بر مبنای آنچه واقعیت دارد، اظهار نظر نماییم. برای بیان نظریه منتخب در مبنای شخصیت حقوقی، در دو فصل ابتدا مبانی بیان شده از سوی حقوق‌دانان و بعد مبنای پذیرفته شده در فقه بررسی می‌گردد.

۱. مبانی حقوقی شخصیت حقوقی

همان طور که بیان شد، حقوق‌دانان نظرات مختلفی در مبنای شخصیت حقوقی ارائه داده و عموماً نیز به طور گذرا از آن گذشته‌اند. این نظرات ۷ مورد می‌باشد که فقط ۲ یا ۳ مورد از آنها مورد اقبال نویسندگان ما قرار گرفته‌اند که مهم‌ترین آنها را بیان می‌کنیم.

۱-۱. نظریه واقعی بودن شخصیت حقوقی

برای این نظریه اصطلاحات دیگری مانند تئوری نهاد مستقل^۴، شخص حقیقی^۵،

۱. بعضی از مقالات تا ۷ نظریه نیز ذکر کرده‌اند که عناوین آنها ذکر می‌گردد:

Fiction Theory; Concession Theory; Group Personality Theory or Realist Sociological Theory; The Bracket Theory or the Symbolist Theory; Purpose Theory or the theory of Zweck Vermogen; Hohfeld's Theory; Kelsen's Theory of Legal Personality (<<http://www.desikanoon.co.in/2014/05/jurisprudence-notes-theories-of.html>>: Jurisprudence Notes-Theories of Juristic Personality or Corporate Personality).

2. Realist theory.
3. Fiction theory.
4. Real entity.
5. Real person.

سازمانی،^۱ گروه اشخاص^۲ و صنفی^۳ به کار رفته است (Mark, 1987: 1464-1478). نویسندگان حقوق تجارت ما بیشتر از اصطلاح واقعی بودن استفاده می‌نمایند، اما بعضی از آن به نظریه حقیقی بودن هم تعبیر کرده‌اند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۱: ۲).

وفق این نظریه، شخص حقوقی موجودی فرضی و اعتباری نیست که وجود خارجی نداشته باشد و با فرض قانون‌گذار ایجاد شده باشد، بلکه واقعی است که وجود داشته و قانون‌گذار ناچار به شناسایی آن شده است. این مالکان هستند که با واگذاری اختیار اموال خود به یک گروه از خود سلب اختیار نموده و آن را به شرکت واگذار می‌کنند تا به هدف مشترکی برسند (Mark, 1987: 1472). بعضی معتقدند که اشخاص حقوقی مانند اشخاص حقیقی از یک زندگی واقعی بهره می‌برند و از حقوق و تکالیف برخوردارند و صلاحیت اجرا و اعمال آنها را دارند (The Oxford Companion to Law, 1980: 292-293). این نظریه بعد از فروپاشی مکتب اصالت فرد که در نتیجه آن نظریه مجازی بودن شخصیتی حقوقی از تب و تاب ایستاد، شکوفه زد (ساکت، ۱۳۸۶: ۱۳۷). تأثیر افکار جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و همین‌طور بعضی از فلاسفه که برای اجتماع اصالت قائل شده‌اند و پیرو نظریه اصالت اجتماع هستند و اجتماع را دارای موجودیتی خارجی و واقعی می‌دانند، در پدیدار شدن این نظریه کم نبوده است. لذا بعضی از حقوق‌دانان طرفدار این نظریه، بحث مفصلی از افکار این دانشمندان در جهت وصول به هدف بیان می‌دارند (صفار، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

شخص حقوقی برای ایجادش مبتنی بر جعل یا فرض قانونی نیست بلکه واقعی است که خود را بر قانون‌گذار تحمیل می‌کند. این عبارت نیز با همین اعتقاد بیان شده است:

«در شرکتهای سهامی بزرگ که عده سهامداران خیلی زیاد است، اغلب رابطه نزدیکی بین سهامدار و مدیران شرکت موجود نیست و حتی اغلب سهامداران از موضوع و طرز اداره شرکت اطلاعی ندارند. بنابراین شرکت سهامی قائم به خود است و دارای اراده مشخص و متمایزی از شرکاء است» (ستوده تهرانی، ۱۳۴۷: ۴۷/۲).

1. Organicist.
2. Group person.
3. Corporatist.

برای تبیین بیشتر باید گفت طرفداران این نظریه بر این باورند که اراده یک شخص زمانی که در یک گروه قرار می‌گیرد، متفاوت از اراده فردی اوست؛ چرا که در این حالت، اراده او تابع وجدان و اراده جمعیت می‌گردد (صفر، ۱۳۹۰: ۱۱۶). جامعه‌شناسان از این اراده به روح جمعی یا خواست و اراده جمعی یا شعور جمعی و وجدان جمعی تعبیر می‌کنند.

طبق این نظریه، شخص حقوقی همانند یک شخص حقیقی دارای حقوق و وظایف و آغاز و پایان و مهم‌تر از همه تصمیم و اراده و حتی طبق گفته بعضی دارای اعضاء و جوارح است.

این نظریه در آلمان و فرانسه طرفدارانی دارد. گیرک^۱ در آلمان (باتیفول، مسائل مبنایی فلسفه حقوق: ۳۸۹-۳۹۰، به نقل از: کاتوزیان، ۱۳۶۵: ۱۶۶/۱) و هوریو^۲ و مستر^۳ و همینطور لئون دوگی (جوان، ۱۳۲۶: ۳/۳۵۰) در فرانسه از طرفداران و به قول بعضی از مبدعین آن هستند (ساکت، بی تا: ۱۳۸).

لازم به ذکر است که طرفداران این نظریه بر خلاف ظاهر کلامشان نمی‌گویند: شخصیت حقوقی واقعی خارجی و ملموس مانند اشخاص حقیقی دارد. بلکه تمام حرفشان این است که اشخاص حقوقی، واقعیات اجتماعی موجودی هستند که قانون‌گذار ناگزیر از قبول آن شده و آن را شناسایی نموده است.

طبق این نظریه باید بپذیریم که ایجاد شخصیت حقوقی، کار قانون‌گذار نیست، بلکه فقط قانون‌گذار آن را به رسمیت می‌شناسد و این جامعه است که آن را ایجاد کرده و حدود و ثغور و دامنه اختیارات و اهلیت این شخص حقوقی را هم همین جامعه تعیین خواهد کرد.

به نظر بعضی، حقوق ایران چون از قانون فرانسه تأثیر پذیرفته، از نظریه واقعی بودن پیروی کرده است. ناگفته نماند تعبیرات مختلفی از واقعی بودن شخصیت حقوقی شده که بعضی شخصیت حقوقی را واقعیت جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، و بعضی اراده

1. Gierke.
2. Hauriou.
3. Mestre.

جمعی به معنای شعور مستقل از افراد دانسته و بعضی تعبیر به سود و منفعت جمعی، و بعضی نیز تعبیر به نهاد یا سازمان حقوقی و تعبیرات دیگر می‌نمایند. برای تبیین بیشتر نظریه در دو قسمت جداگانه به دلایل قائلین و انتقادات وارده به آن می‌پردازیم (ساکت، ۱۳۷۰: ۱۴۰؛ صفار، ۱۳۹۰: ۱۴۵؛ پاسبان، ۱۳۹۲: ۳۲).

۱-۱-۱. دلایل نظریه واقعی بودن شخصیت حقوقی و اشکالات آن

این نظریه به دنبال رشد تفکر فردگرایی و بر اساس تقویت آزادی‌های فردی و ایجاد محدودیت برای قدرت سیاسی حاکم بنا شده است. اگرچه باید بین شخصیت واقعی اشخاص حقوقی به معنای موجود خارجی بودن و بین شخصیت واقعی اشخاص حقوقی به معنای موجودی اجتماعی بودن تفاوت گذاشت و برای هر کدام جداگانه استدلال کرد، اما به جهت بطلان وجدانی قسم اول بدون در نظر گرفتن این تفکیک دلایل بررسی می‌گردد. طرفداران این نظریه به دلایلی متمسک شده‌اند.

۱-۱-۱-۱. وجود اشخاص حقوقی قبل از قانون‌گذار

وجود اشخاص حقوقی قبل از اینکه قانون‌گذاران آن را به رسمیت بشناسند، مبین واقعی بودن می‌باشد؛ با این توضیح که در گذشته عناوینی مانند کلیسا وجود داشته‌اند که در عرف و بین اشخاص به عنوان شخص تلقی شده و حق تملک اموال را داشته‌اند و این بدان معناست که اشخاص حقوقی واقعی هستند نه اینکه قانون‌گذاران آن را فرض و ایجاد نموده باشند (Chandler, 1977: 315-329).

در جواب باید گفت صرف اینکه چیزی در گذشته وجود داشته است به معنای واقعی بودن آن نیست؛ چرا که بسیاری از اعتباریات هستند که قبل از قانون ایجاد شده‌اند و کسی به واقعی بودن آن حکم نکرده است. به همین دلیل این گفته که شخصیت حقوقی برای اشخاص غیر حقیقی واقعیت دارد، وجداناً قابل قبول نیست؛ چرا که اصولاً حق مربوط به انسان می‌شود و حقی را نمی‌توان برای شیء و بالاتر از آن، موجودی فرضی و وهمی که هیچ حقیقت خارجی ندارد، قائل شد (ساکت، ۱۳۸۷: ۴۳)؛ از همین رو بسیاری این نظریه را مبالغه‌آمیز دانسته‌اند (شایگان، ۱۳۲۲: ۲۷۰).

۲-۱-۱-۱. منع از بازخرید^۱ سهام

یکی از استدلال‌های جالبی که برای تثبیت این نظریه بیان شده، به صورت خلاصه این است که ما می‌دانیم قانون‌گذاران شرکت‌ها را از باز خرید سهام خودشان منع کرده‌اند. این نه بدان معناست که باز خرید سهام ممکن نیست و منع عقلی دارد، بلکه به جهت مشکلات اقتصادی که ایجاد می‌شود، این ممنوعیت ایجاد شده است.

خرید سهام شرکت توسط خود شرکت را باز خرید سهام می‌گویند. هدف ممکن است نگهداری سهام یا فروش مجدد یا ابطال آنها باشد. فرض کنید شرکتی ۵۰ درصد سهام خود را باز خرید نمود که در این صورت یعنی خودش مالک است و ۵۰ درصد مابقی سهام شرکت نیز متعلق به یک شرکت دیگر باشد در این صورت شرکت اولیه هیچ مالک حقیقی ندارد و تمام دارایی‌اش متعلق به اشخاص حقوقی و خودش می‌باشد. این یعنی می‌توان فرض کرد شرکتی وجود دارد اما سهام‌دار واقعی و حقیقی ندارد که این امر یعنی اثبات نظریه واقعی بودن یعنی ایجاد شخص حقوقی بدون وجود اشخاص حقیقی (Iwai, 1999: 652-655). قانون تجارت ما نیز از باز خرید سهام در ماده ۶۵ لایحه شرکت‌های سهامی مصوب ۱۳۴۷ منع نموده است که خود مبین امکان وقوع آن است.

در رد این استدلال می‌توان گفت: اینکه شخص حقوقی می‌تواند مالک دارایی خودش شود اگرچه مبین وجودی غیر از وجود شرکاء برای شخص حقوقی است، اما ثابت نمی‌کند که شخصیت حقوقی حتماً واقعیت خارجی دارد و فرض قانون‌گذار نیست؛ چرا که منعی نیست که شخصیت بر مبنای نظریه فرض ایجاد شده باشد، در عین حال بتواند مالک حتی دارایی خودش شود. این امر لازمه وجود شخصیت است، نه واقعی بودن آن.

۳-۱-۱-۱. اراده جمعی

بعضی معتقدند که شخص حقوقی دارای اراده است و چون اراده دارد پس واقعیت دارد؛ لذا از آن تعبیر به اراده جمعی می‌کنند. اینان می‌گویند با توجه به نظریات

1. Share Repurchase or Share Buyback.

جامعه‌شناسی، زمانی که اجتماعی صورت می‌گیرد، چه به شکل ملت و امت یا شرکت یا هر گروهی دیگر، دارای یک اراده مستقل از اراده تک‌تک افراد می‌شود و این اجتماع یک موجود زنده دارای هوش خاص و جدای از افراد است. این نکته در کلمات گیرکه حقوق‌دان آلمانی، دوئز و بارتلمی حقوق‌دان فرانسوی، سن‌سیمون سوسیالیست، پرودن و دیگران به روشنی دیده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷ الف: ۱۶۶/۱).

در نتیجه نقش دولت نسبت به اشخاص حقوقی فقط به رسمیت شناختن آنهاست و باید وظایف و مسئولیتشان را با وضع قانون مشخص نماید. دولت حق مداخله ندارد و صرفاً در حد اشخاص حقیقی حق قانون‌گذاری دارد؛ چون هر کس دارای اراده باشد، شخصیت خواهد داشت، پس اشخاص حقوقی دارای شخصیت واقعی هستند.

در پاسخ از استدلال فوق می‌توان گفت اگرچه بعضی از اجتماع به اراده جمعی تعبیر کرده‌اند، اما در مقابل، مکتب فردگرایی بر آن است که چون فرد انسانی به خودی خود، موجودی آزاد و مستقل است و وجودش بر وجود جامعه مقدم بوده است، از این رو جامعه و اجتماع غیر طبیعی است و موضوعی است ساختگی از اجزاء وابسته و متصل به هم. به قول بعضی، آنچه را موجودی اجتماعی می‌پنداریم، جز یک تخیل حقوقی که فرد آن را قالب‌ریزی کرده است، نیست (ساکت، ۱۳۷۰: ۲۷). به همین جهت هیچ اراده مستقلی نیز برای آن قابل تصور نیست.

اگرچه بعضی معتقدند: داشتن اراده شرط لازم برای داشتن شخصیت نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۲۹؛ اسکینی، ۱۳۸۷: ۴۴/۱)، برای این مدعا، مثال به شخصیت صغیر و مجنون زده‌اند. اما بسیاری از حقوق‌دانان و حتی خود این نویسندگان در جای دیگر می‌گویند: موجودی دارای شخصیت است که از خود اراده داشته باشد و بتواند تصمیم بگیرد و اجرا کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷ ب: ۵۲).

این امر مطابق با واقع است و نداشتن اراده از سوی مجنون و صغیر نمی‌تواند دلیل عدم لزوم اراده برای داشتن شخصیت باشد؛ چرا که اینان قابلیت داشتن اراده را دارند ولی به جهت نقصان در اراده، باید مورد حمایت باشند و از سوی دیگر به فرض که اراده‌ای برای ایشان متصور نباشد، چون ذاتاً قابلیت اراده را داشته‌اند، برای داشتن شخصیت کافی است.

اینکه یک عده به نام جمعیت تصمیم می‌گیرند و عده‌ای را مأمور می‌کنند آن را انجام دهند، دلیل نمی‌شود که گروه یا جمعیت، دارای اراده مشخص و مجزا از اراده اعضاء خود باشد. از جهت ساده کردن امور است که اراده اشخاص را به گروه نسبت می‌دهیم والا گروه از خود اراده مستقلی ندارد (همان: ۲۲۹).

تعبیرات اراده جمعی و اراده شخص حقوقی، همه برگردان همان اراده اشخاص نسبت به قبول نظر اکثر یا اداره اموال مشترک از سوی چند نفر است. پس قبول اراده‌ای مستقل برای شخص حقوقی و واقعی تلقی کردن شخص حقوقی صحیح نیست. به طور کلی باید گفت اگرچه این نظریه طرفداران زیادی دارد و ادله بسیاری برای اثبات آن اقامه شده است، اما هیچ کدام از این ادله دلیل واقعی نیست و به نظر می‌رسد صرفاً برای تأیید نظریه که قبلاً بلا دلیل پذیرفته شده، به کار گرفته شده است. به طور کلی ایرادی که به این نظریه وارد است این است که این نظر با ملاحظات سیاسی و اجتماعی و تحت تأثیر نظریه اصالت فرد بیان شده است.

۲-۱. نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی

این نظریه که در سده نوزدهم (ساکت، ۱۳۷۰: ۱۳۶) طرفدارانی پیدا کرد، طبق گفته بعضی بیشتر در آلمان درخشید و قلمرو اندیشه‌های حقوقی ساوینی^۱ و پوختا^۲ و ویندشاید^۳ بود.

این‌ها می‌گویند: اشخاص حقوقی هیچ واقعیت خارجی ندارند و جدای از اعضاء و موضوعاتشان نیستند، بلکه وجودی فرضی و مجازی دارند که مجازاً به آنها شخص می‌گوییم (Stokes, 1986: 155-162).

ساوینی از مشهورترین طرفداران این نظریه می‌گوید: هر رابطه حقوقی ناچار باید دو

1. Savigny.

2. Puchta.

3. Windscheid.

4. This theory was put forward by Von Savigny, Salmond, Coke, Blackstone and Holland (<<http://www.desikanoon.co.in/2014/05/jurisprudence-notes-theories-of.html>>: Jurisprudence Notes- Theories of Juristic Personality or Corporate Personality).

طرف داشته باشد و این دو طرف باید اشخاص حقیقی باشند، چون تنها اشخاص حقیقی دارای چنین قابلیت هستند؛ لذا اشخاص حقوقی اگر بخواهند طرف قراردادی باشند، باید قانون‌گذار به آنها شخصیتی را اعطاء نماید (Rattigan, 1884: 181 & 204). به همین جهت بعضی اشخاص حقوقی را اشخاص اعتباری و فرضی می‌نامند (ساکت، ۱۳۷۰: ۴۶).

ایشان بر خلاف طرفداران نظریه واقعی در صورتی چیزی را صاحب حق می‌دانند که دارای اراده باشد و می‌گویند اگر برای موجودی که اراده‌ای ندارد، حتی در نظر بگیریم، این جز در معنای مجازی منطقی نیست. لذا تصور شخصیت حقوقی برای انجمن‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات، گروه‌ها و سایر موضوعاتی که دارای شخصیت تلقی شده‌اند، از این جهت است که بتوانیم برای آنها حق و تکلیفی قائل شویم. به عبارت دیگر در اشخاص حقیقی، شخصیت ذاتی آنها باعث شده تا برایشان حق و تکلیف قائل شویم اما در اشخاص حقوقی، چون نیازمند به داشتن حق و تکلیف برای این عناوین بوده‌ایم، به ناچار برایشان شخصیتی فرضی ایجاد کرده تا بتوانیم حق و تکلیف آنها را به سادگی توجیه نماییم. وفق این نظریه، اشخاص حقوقی حتی دولت یا شهر، وجود مستقل ندارند، بلکه در واقع تمامی حق و حقوق اموال و دارایی‌ها به واسطه شخص حقوقی مثل شهر و دولت، متعلق به اشخاص حقیقی است (شایگان، ۱۳۲۲: ۲۶۵)؛ اگرچه این کلام را بعضی افراط تلقی کرده‌اند (صفار، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

این نظریه ثمره مکتب اصالت فرد^۱ و حقوق فردی است که رشد افکار فردگرایی موجب شد تا مکاتب حقوقی نیز با هدف تأمین حقوق و آزادی فردی و احترام به شخصیت و حقوق طبیعی او ایجاد شوند. بدین گونه برابر این نظریه، دولت هر وقت بخواهد، می‌تواند شخصیت حقوقی اعطا کند و هر گاه بخواهد، می‌تواند آن را بگیرد. دولت و حاکمیت است که تعیین می‌کند این اشخاص حقوقی چه حق و حقوقی داشته باشند و بیش از این نمی‌توانند دارای حقوق و تکالیفی شوند.^۲

1. Individualism.

2. On the fiction view, corporations, as creatures of the State, have only those rights granted them by the State ("Constitutional Rights of the Corporate Person", *The Yale Law Journal*, Vol. 91, No. 8, 1982: 1641-1658).

این نظریه هم در بین فرانسویان همانند آلمانی‌ها طرفدارانی دارد؛ از جمله ساوینی که می‌گوید:

«شخص حقوقی واقعیت و عینیت خارجی ندارد و چیزی جز یک مجاز و فرض خاص نیست» (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۱: ۲۲۹).

در حقوق ما امامی و اسکینی از جمله طرفداران این نظریه‌اند و معتقدند که این نظریه در حقوق ما پذیرفته شده است (امامی، بی‌تا: ۲۵۸/۴؛ اسکینی، ۱۳۸۷: ۴۵/۱). این گفته از آن جهت قابل انتقاد به نظر می‌رسد که در سیستم حقوقی ماده ۲۲۰ قانون تجارت را داریم که شرکت‌های عملی را شرکت تضامنی تلقی کرده و به گفته بسیاری از حقوق‌دانان واجد شخصیت حقوقی هستند؛ شرکت‌هایی که قانون‌گذار آنها را بدون انجام هیچ تشریفات به رسمیت شناخته و شخصیت حقوقی برای آنها قائل شده است. اگر بین نظریه واقعی و فرضی بخواهیم نظریه قانون‌گذار ایران را تعیین کنیم، از مجموع مواد قانون تجارت، نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی قابل برداشت است؛ چرا که این قانون بوده است که شخصیت حقوقی را برای شرکت‌های تجاری ایجاد کرده و احکام مترتب بر آن را بیان نموده است.

اگر این نظریه را بپذیریم باید قائل شویم که هیچ شخصیت حقوقی ایجاد نمی‌شود مگر اینکه قانون‌گذار برایش شخصیت فرض نماید و هر شخص حقوقی هم ایجاد شد، در حدود و ثغور تابع قانون است و فقط حقوقی را دارد که قانون‌گذار به او داده است. لذا به قول بعضی در شخص حقوقی، اصل عدم اهلیت است و اهلیت استثناء محسوب می‌شود (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۱: ۲۶۶).

به این نظریه هم ایراداتی مانند ایجاد دور وارد شده است که به جهت رعایت از ذکر آنها خودداری می‌شود، اما به هر حال در مجموع این نتیجه حاصل می‌شود که نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی نیز نمی‌تواند مبین مبنای شخصیت حقوقی باشد.

۳-۱. نظریه امتیازی بودن شخصیت حقوقی^۱

این نظر کمتر در حقوق ما مطرح شده است و آنان که مطرح کرده‌اند نیز نام

1. Concession Theory.

اعتباری را انتخاب نموده‌اند. این نام‌گذاری صحیح نمی‌باشد؛ چرا که «اعتباری بودن» ترجمه کلمه Concession است که به معنای اعطاء، امتیاز انحصاری و واگذاری آمده است که با توجه به توضیحی که مبدعین این نظریه ارائه می‌دهند، شاید بهتر باشد نام امتیازی یا مزیتی بودن شخصیت حقوقی را به آن بدهیم، به این جهت که خلاصه حرف نظریه‌پردازان این است که شخصیت حقوقی امتیاز و مزیتی است که دولت به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی اعطاء می‌کند. در واقع این نظریه، قسیم دو نظر قبلی نمی‌باشد، بلکه به طور کلی در خصوص داشتن شخصیت حقوقی هم برای اشخاص حقیقی و هم حقوقی صحبت می‌کند.

با اینکه این تئوری حداقل در این قسمت که می‌گوید: شخصیت حقوقی امتیازی است که اعطاء شده، از قوت بالایی برخوردار است و بهتر از نظریات قبلی می‌تواند توجیه‌کننده مبنای شخصیت حقوقی باشد، اما متأسفانه کمتر مورد اقبال نویسندگان حقوقی قرار گرفته که بعضی اصلاً ذکری از آن نیاورده‌اند (اسکینی، ۱۳۷۸: ۴۳/۱) و بعضی نیز علی‌رغم ذکر این نظریه در حد نام بردن از آن به طور دقیق متوجه منظور صاحبان آن نشده‌اند (صفار، ۱۳۹۰: ۱۳۸). در عین حال این نظریه در حقوق ما نیز طرفدارانی دارد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۱: ۲۳۴)

این تئوری را عده‌ای از حقوق‌دانان معاصر مانند Waline و Vedel به عنوان یک نظریه جدید ابراز می‌دارند (همان: ۲۳۱). تفاوت آن با نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی این است که نظریه فرضی، در نهایت یک نظریه فلسفی است که می‌گوید شرکت صرفاً یک نام است و زائیده عقل؛ اما نظریه اعتباری بودن کاری ندارد که شخصیت حقوقی واقعی است یا مجازی، بلکه تمرکز می‌کند به منبع و منشأی که این قابلیت (توانایی حقوقی یا صلاحیت حق و تکلیف) از آن ناشی می‌شود.^۱

1. Nonetheless, it is obvious that while the fiction theory is ultimately a philosophical theory that a corporation is merely a name and a thing of the intellect, the concession theory is indifferent to the question of the reality of a corporation in as much as it focuses only on the source (State) from which the legal power of the corporation is derived (<<http://www.desikanoon.co.in/2014/05/jurisprudence-notes-theories-of.html>>: Jurisprudence Notes- Theories of Juristic Personality or Corporate Personality).

والین^۱ استاد حقوق اداری که به گفته بعضی تحت تأثیر نظریات Ihering حقوق دان مشهور آلمانی و Michoud فرانسوی بوده است می‌گوید: چنانچه منظور از اعطا شخصیت حقوقی به گروه یا جمعیتی، این باشد که آن گروه دارای حقوقی باشد، در این صورت ما متوجه خواهیم شد که مسئله حقیقی یا مجازی بودن شخص حقوقی، مسائل مجعول و ساختگی هستند. شناختن صلاحیت دارا شدن حق برای گروهها نمی‌تواند مجازی باشد بلکه تنها امری اعتباری است (همان).

اینان با شواهدی که بیان شد، می‌خواهند ثابت کنند که شخصیت حقوقی با مفهوم انسان ملازمه ندارد و باید بین این دو مفهوم قائل به تفکیک شد. اما همان گونه که گفته شد، انسان بالذات دارای شخصیت است و این شخصیت عطیه‌ای الهی است. البته با این گفته موافقیم که انسان حقیقی می‌تواند دارای شخصیت حقوقی جداگانه‌ای نیز باشد.

طبق این عقیده، عنوان کردن اینکه شخص حقوقی موجود حقیقی یا مجازی است بی‌معناست و نیز بیان اینکه شخص حقیقی همواره عامل حقوقی (دارنده حقوق و تکالیف) و دارای شخصیت حقوقی است، صحیح نمی‌باشد. در نتیجه شخصیت حقوقی، تأسیسی حقوقی است که به مرور ایام و با پیشرفت تمدن به وجود آمده است و وقتی ما آن را به افراد طبیعی و یا جمعیت‌ها و گروه‌های انسانی اسناد می‌دهیم که جامعه خواسته باشد آن‌ها را به عنوان عامل حقوق (دارنده حقوق و تکالیف) بشناسد با این تفاوت که در جوامع پیشرفته امروز چون نوع انسان ارزش و احترام دارد، لذا هر انسانی دارای شخصیت حقوقی است و به این عنوان از کلیه حقوق مدنی بهره‌مند می‌باشد^۲ و این امر برای ما جزء بدیهیات است. برعکس هر گروه یا جمعیتی دارای شخصیت حقوقی نیست مگر آنکه این صفت رسماً از طرف قانون‌گذار به او داده شده باشد تا او بتواند از مزایا و تسهیلات ناشی از آن استفاده کند.

به طور کلی باید گفت که طبق این نظریه، شخصیت حقوقی خواه شخص طبیعی و خواه شخص حقوقی باشد، مفهومی ذهنی است که علم حقوق آن را به اشخاص اسناد

1. Waline.

۲. ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و ماده ۹۵۸ قانون مدنی.

می دهد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Padfield, 2014: 327).

همان طور که دیدیم این نظریه برای اینکه مبنای شخصیت اشخاص حقوقی را مشخص کند، شخصیت اشخاص حقیقی را نیز انکار کرده و شخصیت او را واقعی ندانسته، بلکه آن را نیز اعتباری می داند.

باید گفت قابل انکار نیست که شخصیت اختصاص به انسان دارد و منظور از اراده‌ای که گفته شده، لازمه دارا شدن حق و تکلیف است، صلاحیت داشتن اراده است، اما شخص حقوقی برای شخصیت داشتن، نیاز به اراده ندارد. در واقع باید گفت این شخصیت حقیقی انسان است که باعث می‌شود اراده او را معتبر شناخته و بدان اعتبار دهیم، نه اینکه چون انسان دارای اراده است، پس شخصیت دارد. همان طور که قبلاً بیان شد، انسان حتی در دوران جنینی که هیچ اراده‌ای به او منتسب نیست، دارای شخصیت است و این شخصیت عطیه‌ای الهی است که فقط به انسان داده شده و باعث می‌شود اراده‌اش در صورتی که سالم باشد (صغیر و سفیه و مجنون نباشد)، معتبر شناخته شود. ما با این گفته در این حد که شخصیت حقوقی مفهومی ذهنی است، موافقیم، اما اینکه اشخاص حقیقی را مانند اشخاص حقوقی فاقد شخصیت حقیقی تصور کنیم، حرفی گزاف است؛ چرا که این انسان است که تمامی این حقوق و جوامع را ایجاد کرده است و اگر دارای شخصیت ذاتی نبود قادر به چنین کاری نمی‌شد؛ همان گونه که سایر جانداران علی‌رغم اشتراکات بسیار با انسان به دلیل فقد شخصیت واقعی، با فطرت و غریزه زندگی می‌کنند و هیچ اراده‌ی خلاقیتی ندارند. به نظر ما شخصیت حقوقی انسان منشأ الهی دارد و شخصیت حقوقی اشخاص حقوقی منشأ بشری.

ایراد دیگری که به این نظر وارد است، همان طور که خودشان نیز معترف هستند^۱ این نظریه همان نظریه فرضی با عنوانی دیگر می‌باشد؛ چرا که به نظر نمی‌رسد طرفداران این نظریه حرفی غیر از نظریه فرضی زده باشند. ایشان هم در واقع می‌گویند: شخصیت حقوقی یک موجود اعتباری است که قانون‌گذار آن را برای اشخاص

۱. گرچه نظریه سوم نیز به نتیجه‌ای مشابه نتیجه نظریه مجاز منتهی می‌گردد، ولی باید تصدیق کرد که این نظریه بسیار مستدل و محکم است و بدون اینکه مجازی در حقوق وارد کند، حقایق اجتماعی و حقوقی را به خوبی توجیه می‌کند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۱: ۲۳۴).

حقوقی فرض کرده است. مگر اینکه منظورشان این باشد که شخصیت حقوقی از اجتماع عناصر یک شخص، خودبه‌خود انتزاع می‌شود، بدون اینکه دولت بخواهد آن را اعتبار و فرض کند که در این صورت نظریه‌ای متفاوت داده‌اند. البته در این صورت باید اسم انتزاعی بودن شخصیت حقوقی را بر این نظریه نهاد؛ چون امور انتزاعی اموری عقلی هستند که از وجود چند سبب، عقل یک امر ثالثی را انتزاع می‌کند.

همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد، بسیاری از حقوق‌دانان مفهوم اعتباری بودن شخصیت حقوقی را به درستی درک نکرده‌اند، اما این نظریه در بین فقهاء، اگرچه کمتر به اصطلاحات حقوقی امروزی صحبت می‌کنند، به طور صحیحی بیان شده و بعضی نیز پیرو آن شده‌اند.^۱

در جمع‌بندی نظرات باید گفت حقوق‌دانان بسته به اینکه پیرو کدام یک از مکاتب حقوقی باشند، نظری متناسب با آن را بدون در نظر گرفتن واقعیت خارجی و ذات شخصیت حقوقی بیان داشته‌اند که اشکالات عدیده‌ای بر این نظرات وارد شده است. بنابراین این نظرات نمی‌تواند مبین مبنای دقیق شخصیت حقوقی باشد.

۲. مبنای فقهی شخصیت حقوقی

شخصیت حقوقی در فقه و کتب فقهاء متقدم جایگاهی نداشته و ایشان همانند سایر حقوق‌دانان ملل دیگر، هیچ تصویری از شخصیت حقوقی نداشته‌اند؛ در نتیجه صحبتی از آن در کلامشان دیده نمی‌شود. اما در بین فقهای معاصر، شخصیت حقوقی امری شناخته‌شده می‌باشد؛ اگرچه باز هم آن طور که شایسته است در مورد آن بحث و اظهار نظر فقهی نشده و آثار پذیرش آن به عنوان یک نظریه شرعی بررسی نشده است. ما در این مقاله صرفاً مبنایی را که می‌توان برای قبول شخصیت حقوقی در فقه، از آن بهره برد، تعیین می‌نماییم. به این منظور در این فصل ابتدا نظر فقهای معاصر را که از شخصیت حقوقی بحث نموده‌اند، بیان نموده و از کلام این بزرگان مبنای مورد نظر را استخراج خواهیم نمود. این مبنای که از سوی فقهاء بدون اثرپذیری از مسائل اجتماعی و

۱. «ثم إنه بعد ما ذكرنا من الاعتبار العقلاني للشخصية الحكمية، وشمولاً للأدلة الشرعية لها، لا يهمننا النظريات الحديثة التي ذكرها حول تحديد ماهية الشخصية الحكمية» (شيرازی، ۱۴۱۹: ۴۲۶).

سیاسی ارائه می‌شود، می‌تواند به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

۱-۲. نظر فقهای معاصر در مبنای شخصیت حقوقی

اگر بخواهیم در فقه اسلامی اثری از شخصیت حقوقی بیابیم، باید عوارض و آثار شخصیت حقوقی را جستجو و در آن مذاقه نماییم تا ببینیم آیا این آثار را فقهاء فقط بر انسان حقیقی بار نموده‌اند یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا در کتب فقهی می‌توان آثاری یافت که فقهاء از مالکیت عناوینی غیر انسانی نیز صحبت کرده باشند؟

اگر مالک شدن عناوین و صحت تملیک به آنها را نشانه‌ای از شخصیت حقوقی بدانیم، در این خصوص حقوق اسلامی و فقه از حقوق غرب جلوتر بوده و مصادیقی از تملیک به عناوین و شخصیت‌های حقوقی را می‌توان در فقه یافت؛ مثلاً در بین فقهاء کسی شک ندارد که وقف بر مسجد یا وصیت بر غیر محصور صحیح است.

اگرچه بعضی از فقهاء با اشاره به موضوعات تاریخی قائلند که اسلام مقرر به شخصیت حقوقی است (حسینی شیرازی، ۱۳۶۱: ۲۲۵)، ولی اولین فقیهی که می‌توان پذیرش نظریه شخصیت حقوقی را به وی نسبت داد، صاحب عروه است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴: ۲۶۸/۱ و ۳۴۳/۲). این فقه عالی‌قدر به صراحت از شخصیت حقوقی اسم نبرده است، اما در بحث از جواز قرض گرفتن برای مصرف زکات می‌گوید:

«يجوز للحاكم الشرعي أن يقتض على الزكاة ويصرفه في بعض مصارفها، كما إذا كان هناك مفسدة لا يمكن دفعها إلا بصرف مال ولم يكن عنده ما يصرفه فيه، أو كان فقير مضطر لا يمكنه إعانتته ورفع اضطراره إلا بذلك، أو ابن سبيل كذلك، أو تعمیر قنطرة أو مسجد أو نحو ذلك».

یا در کتاب وقف در مسئله جواز اقتراض برای تعمیر موقوفه می‌فرماید:

«أيضاً يجوز الاقتراض لتعمير المذكورات في عهدها لا في ذمة نفسه»؛ قرض گرفتن برای تعمیراتی که ذکر شد، بر عهده وقف نه بر عهده خودش، جایز است.

این عبارات به صراحت مبین پذیرش ذمه برای عناوینی مثل زکات و وقف می‌باشد، اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود و می‌تواند در مبنای شخصیت حقوقی کارساز باشد، نحوه استدلال ایشان برای این ادعا است که می‌فرماید:

«لا یضُرّ عدم کون الزکاة ذات ذمّة تشغّل، لأنّ هذه الأمور اعتباریّة، والعقلاء یصحّحون هذا الاعتبار»؛ اینکه زکات دارای ذمه نیست تا مشغول شود، در قرض گرفتن اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که داشتن ذمه امری اعتباری است و عقلاء چنین اعتباری [فرض ذمه برای موقوفه] را صحیح می‌دانند.

یا در استدلال بر جواز قرض گرفتن بر عهده مدرسه می‌فرماید:
«کون العهدة علی مثل المسجد اعتبار عقلائئ صحیح».

مرحوم سید قرار دادن عهده برای وقف و زکات را یک قرارداد عقلایی می‌داند که منع شرعی نداشته و لذا می‌تواند به راحتی توجیه‌کننده صحت قرض گرفتن بر عهده زکات یا وقف باشد. ایشان عبارت اعتبار عقلایی را استفاده می‌نماید که در توضیح آن می‌گوییم: منظور از اعتبار عقلایی همان قرار عقلایی است؛ یعنی عقلاء وقتی در خصوص موردی توافقی داشته باشند بر اینکه به آن وجود اعتباری بدهند، به آن اعتبار عقلایی گفته می‌شود.^۱ این اعتبار عقلایی برای بعضی چنان روشن است که صحت اعتبار ذمه برای زکات را نیازمند دلیل نمی‌دانند.^۲

مرحوم خوبی اگرچه در اصل موضوع با مرحوم سید موافق نیست، اما نحوه استدلال ایشان را به راحتی پذیرفته و حتی پا را فراتر نهاده، می‌فرماید:

«إنّ الاستقراض من الأمور الاعتباریّة التي یمكن تعلّقها بالمعدوم إذا وافقه الاعتبار العقلائئ فضلاً عمّا لا ذمّة له، فلیس المانع رجعاً إلى مقام الثبوت» (موسوی خوبی، ۱۴۱۸: ۲۴/۳۲۳).

در واقع ایشان نیز اعتبار عقلایی و توافق عقلاء را برای در نظر گرفتن شخصیت برای موضوعاتی مانند زکات و وقف و... مجاز می‌شمارد.

حتی این نحوه از استدلال در استفتائات علماء نیز بروز پیدا کرده است؛ برای مثال،

۱. امور اعتباری در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضع و جاعل آن نسبت دهند. چنانچه اگر واضع آن شارع باشد، آن را «اعتبار شرعی» نامند و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را «اعتبار عقلائئ» گویند (موسوی خمینی، ۱۴۲۳: ۵۱).

۲. «الظاهر أنّ جواز استدانة الولی علی ما له الولاية علیه ثمّ الأداء منه، أوضح من أن یحتاج إلى أمثال هذا التکلف. النائینی» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹: ۴/۱۸۲).

امام خمینی در جواب سؤالی به این مبنا اشاره می‌کنند و در جواب سؤال از الزام آور بودن شروط ضمن قرارداد با این مؤسسات چنین می‌فرمایند:

«ثبت مؤسسه و غیر آن و شخصیت حقوقی دادن به آنها، قراری است عقلایی با آنها و شرایط در ضمن آن حکم شرط در ضمن عقود لازمه را دارد و شروط مذکوره در سؤال نافذ است» (موسوی خمینی، ۱۴۲۲: ۲/۲۵۴).

بعضی از محققان معاصر نیز با قبول شخصیت حقوقی بیان داشته‌اند: هیچ اشکالی بر قراردادهای واقع شده با بانک‌ها و شرکت‌ها از این جهت وارد نمی‌باشد و این‌ها مانند بسیاری از اعتبارات است که قراردادی بین عقلاست (مطهری، بی‌تا: ۳۳۸/۲۰). یکی دیگر از فقهای معاصر با تقسیم اشخاص حقوقی به دولتی و غیر دولتی بیان می‌دارد:

«اشخاص حقوقی دولتی طبق شرایطی که دولت مقرر می‌کند ایجاد می‌شود؛ اما اشخاص حقوقی خصوصی چون قرار عقلاء هستند با توافق مؤسسين و طبق شرایط آنها ایجاد می‌شود» (حسینی شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۲۸).

ایشان چون اشخاص حقوق خصوصی را حاصل توافق مؤسسين می‌دانند، در همین بحث به صراحت بیان می‌دارد که تأسیس شخص حقوقی نیاز به اذن دولت ندارد.

۲-۲. مبنای قراردادی بودن شخصیت حقوقی

آنچه ملهم طرح این نظریه و پذیرش آن شد، گفته برخی از فقهای است که در مبحث قبلی در مورد دلیل مشروع بودن قبول ذمه و عهده برای عناوینی مثل وقف و زکات بدان اشاره شد. البته شایان ذکر است اگرچه قائل شدن به نظریه قراردادی بودن مبنای شخصیت حقوقی، فکر نویسندگان را به خود مشغول کرده بود، اما چون در منابع داخلی، قائلی برای آن بین حقوق دانان وجود نداشت، بر آن شدیم تا از منابع خارجی کمک گرفته و نظریه خویش را تکمیل نماییم که در مطالعات منابع خارجی، نظریه‌ای با همین نام یافتیم که اگرچه در مفهوم با هم اختلاف داریم، اما بدین جهت خرسند و مطمئن‌تر شدیم که این نظریه می‌تواند قابل قبول و وافی به مقصود باشد (Padfield, 2014: 336). طبق این تئوری، شخص حقوقی محصول توافق و قرار عقلایی است. به عبارت

دیگر، هیچ واقعیت یا فرض قانونی، ایجادکننده شخصیت حقوقی نیست، چنان که در نظریه واقعی یا فرضی بودن شخصیت حقوقی گفته شد، بلکه شخصیت حقوقی را اعتبار عقلاء یعنی همان قرار و توافقی که بین عقلاء در خصوص شناسایی ذمه و عهده برای عناوینی غیر حقیقی وجود دارد، ایجاد نموده است.

شناسایی ذمه و عهده که در فقه از آن صحبت شده و جزء اعتبارات عقلاء شمرده شده است، در واقع قائل شدن شخصیت حقوقی برای اشخاص حقوقی می‌باشد؛ یعنی برای اشخاص غیر حقیقی می‌توانیم قائل به حق و تکلیف شویم؛ همان طور که اشخاص حقیقی ذاتاً دارای حق و تکلیف هستند. وقتی عقلاء توافق نمودند برای عناوین، شخصیت حقوقی قائل شوند، با چنین توافقی این اشخاص از تمامی لوازم شخصیت حقوقی بهره‌مند خواهند شد و چون این امر اعتباری است، کمتر با محذوری مواجه است. با این توضیح می‌گوییم شخصیت حقوقی نه واقعاً وجود دارد و نه حاکمیت‌ها آن را ایجاد کرده است، بلکه چون اشخاص حقیقی طی قرار توافقی نموده‌اند که برای این عناوین حق و تکلیف قائل شده و آنها را موجوداتی حقیقی اعتبار نمایند و مانند یک انسان واقعی با آن برخورد نمایند، از حقوق اشخاص حقیقی بهره‌مند می‌شوند و حاکمیت نیز ناگزیر از قبول آن شده است.

به طور کلی باید گفت وجود شخصیت حقوقی را بر مبنای نظریه قراردادی توجیه می‌نماییم، اما مانند تمامی قراردادها و اعتبارات عقلایی، حاکمیت و شرعیت می‌توانند قیودی را برای آن در نظر بگیرند؛ برای مثال، اصل مالکیت یک اعتبار و قرار عقلایی است، اگرچه عقلاء مالکیت بر سگ را قبول دارند، اما شرعیت در اینجا محدودیت‌هایی قائل است و مالکیت بر سگ و لگردد را نامشروع تلقی می‌کند. این محدودیت‌ها بنا به ضروریات شرعی و عقلی ممکن است برای شخصیت حقوقی نیز ایجاد شود که این امر به بحث مبانی مداخله دولت در حیطه قراردادهای خصوصی برمی‌گردد که در جای خودش پذیرفته‌ایم دولت و حاکمیت شرعاً (حسینی شیرازی، ۱۳۱۹: ۴۲۸) البته با شرایطی حق دخالت دارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: نخعی پور، ۱۳۸۷).

به وضوح روشن است که این قرارداد نمی‌تواند حقوقی و تکالیفی را برای اشخاص حقوقی در نظر بگیرد که ذاتاً اختصاص به اشخاص حقیقی دارد؛ مانند زوجیت و

بنوت؛ اما سایر مواردی که امکان وقوعی دارد، می‌توان به وسیله قرارداد برای اشخاص حقوقی در نظر گرفت؛ مانند مالکیت و لوازم آن و نام اقامتگاه و غیره....

قراردادی بودن مبنای شخصیت حقوقی را می‌توان به دو نوع تفسیر نمود:

۱. اینکه شخصیت حقوقی یک توافق و قرارداد است که بین شرکاء و اعضای همان شرکت منعقد شده و توافق می‌نمایند که مابه‌الاشتراکشان دارای شخصیت حقوقی باشد.

۲. شخصیت حقوقی فارغ از مصادیق خارجی آن، به عنوان یک قاعده که می‌توان به موضوعات غیر حقیقی شخصیت داد، بر مبنای اعتبار و توافق عقلاء پذیرفته شده است؛ نه اینکه هر شخص حقوقی به طور خاص حاصل توافق اعضای خودش باشد. منظور ما از مبنای قراردادی بودن شخصیت حقوقی، همان معنای دوم است که از این جهت نظری جدید محسوب شده و سابقه‌ای حتی در متون خارجی در بین حقوق‌دانان بر این نظر نیافتیم. میان نظریه قراردادی که ما بیان نمودیم و نظر حقوق‌دانان غربی از این جهت که ما این توافق را بر مبنای بنای عقلاء و قرار ایشان بر اعتبار عقلایی شخصیت حقوقی قبول داریم و این توافقی است که تمامی عقلاء عالم بر قبول شخصیت حقوقی دارند، مانند اعتبار مالکیت و نظر حقوق‌دانان غربی که شخصیت را صرفاً ایجاد شده از قرارداد شرکاء می‌دانند، فرق وجود دارد.

شایان ذکر است که طبق نظریه قراردادی، عقلاء شخصیت حقوقی را فرض و اعتبار می‌کنند؛ اما این امر به معنای نظریه اعتباری بودن که در کتب حقوقی ذکر شده، نیست. شخصیت حقوقی مانند ملکیت، نوعی اعتبار است که اعتبارش را از توافق عقلاء گرفته است. پس شخصیت حقوقی هم نوعی اعتبار است، اما مبنای این اعتبار قرار و توافق عقلاء است؛ نه اینکه قانون‌گذار برای اشخاص حقوقی، شخصیت را اعتبار کرده باشد. به همین جهت به آن اعتبار عقلایی می‌گویند.

۱-۲-۲. دلایل این مبنا

مهم‌ترین دلیلی که می‌توان برای این مبنا ذکر نمود، این است که می‌دانیم عالم حقوق عالم اعتبارات ذهنی (برای مطالعه بیشتر ر.ک: شیرازی، ۱۴۲۴: ۵/۵۳) است، مثل

زوجیت، ملکیت، طلاق... که هیچ وجود خارجی به جز آن مفهومی که در ذهن ما ایجاد می‌شود، ندارند. این مفاهیم طی اعتبار عقلاء و قرار ایشان بر شناسایی ملکیت و زوجیت و طلاق شناسایی می‌شوند و هیچ وجودی جز همین اعتبار قراردادی ندارند. شخصیت حقوقی هم وجودی جز اعتبار ندارد و این اعتبار حاصل توافق عقلاء بر شناسایی شخصیت و ایجاد حق و تکلیف برای موضوعاتی غیر انسانی است که مواردی از آنها به در بخش قبلی بیان شد. این امر اختصاص به فقهاء نداشته و در جوامع سنتی نیز وجود داشته است که برای مثال ایرانیان قبل از اسلام برای آتشکده شخصیت قائل شده و وقف بر آن را صحیح تلقی می‌نموده‌اند. این امر نتیجه توافقی عقلایی بر شناخت شخصیت حقوقی برای آتشکده می‌باشد (طوسی، ۱۴۰۷: ۹/۱۵۰).

البته اگر نظریه خود را محدود به نظریه قراردادی که در نوشته نویسندگان خارجی آمده، می‌کردیم، دلایل اثباتی ما برای قبول این نظریه (قرارداد اعضای یک شخصیت حقوقی شخصیت آن را ایجاد می‌کند) علاوه بر استدلال فوق از نظر شرعی، همان ادله عمومی صحت عقود و قراردادهای در شریعت مقدس بود که از آن تعبیر به اطلاقات عقود می‌شود؛ مانند «أوفوا بالعقود»، «المؤمنون عند شروطهم» و «أحل الله البيع» که همگی به طور مطلق، توافقات عقلاء را مشروع تلقی می‌کنند و تا زمانی که نهی صریحی از شارع در مورد عقدی نرسیده باشد، آن قرارداد صحیح خواهد شد. در مورد توافق شرکاء برای شناسایی شخصیت حقوقی برای یک شخص حقوقی نیز به این عمومات تمسک می‌کنیم و مدعا ثابت می‌گردد؛ چرا که محذور شرعی و عقلی وجود ندارد.

از نظر فقهای معاصر و مبدأ قبول شخصیت حقوقی یعنی مرحوم سید، اینکه شخصیت حقوقی اعتباری عقلایی و توافقی بین عقلاء است، نیاز به ارائه دلیل نداشته و این امر برای اثبات مشروعیت شخصیت حقوقی ذکر شده است، ولی برای اینکه اثبات کنند شخصیت حقوقی قراری عقلایی است، نیازی به استدلال ندیده‌اند؛ همچنان که در مورد بسیاری از مفاهیم اعتباری مثل ملکیت هم چنین برخوردی دارند.

شواهدی نیز برای مبنای قراردادی بودن شخصیت حقوقی وجود دارد؛ از جمله وجود صندوق‌های تعاونی خانوادگی در جامعه امروزی که به طور رسمی در هیچ کجا

ثبت و ضبط نمی‌گردد، اما با توافق اعضا، دارای شخصیت و حساب و کتاب مالی جداگانه می‌باشد.

اگرچه در حقوق تجارت ایران که بیشترین مباحث در مورد شخصیت حقوقی بیان شده است، این قانون‌گذار است که تعیین می‌کند چه موضوعی شخصیت حقوقی دارد و چه موضوعی ندارد، اما در عین حال قرائنی از پذیرش مبنای قراردادی بودن شخصیت حقوقی را در این قانون می‌توان یافت. برای مثال، بعضی مواد این قانون مانند ماده ۱۱۹ آثاری از توافق و اراده شرکاء را نشان می‌دهد؛ چرا که این ماده، توافق اولیه شرکاء را در نحوه تقسیم سود صحیح تلقی می‌نماید یا همان طور که می‌دانیم در خصوص شرکت‌های تجاری، ایجاد شخصیت حقوقی وابسته به ثبت آن نیست و اگر شرکاء مقدمات ایجاد یک شرکت را مهیا نمایند، شرکت تشکیل شده محسوب و دارای شخصیت حقوقی خواهد بود؛ مثلاً در مورد شرکت‌های سهامی، قانون‌گذار قبول سمت از سوی مدیران را منشأ ایجاد شخصیت حقوقی تلقی کرده است، با اینکه هیچ ارگان رسمی حکومتی، کمترین نظارتی بر ایجاد شرکت نداشته و صرفاً توافق اعضا و قرارداد آنها شرکت را ایجاد کرده است.

شاهد دیگر اینکه قانون تجارت، شرکت‌های عملی را دارای شخصیت حقوقی دانسته است که این شرکت‌ها نیز صرفاً توافق شرکاء و با فرض شخصیت از سوی آنها دارای شخصیت شده‌اند. در واقع شرکت عملی را هیچ مرجع رسمی و قانونی ثبت نکرده و هیچ یک از شرایط قانون تجارت را برای ایجاد شرکت رعایت ننموده‌اند؛ اما در عین حال چون در عمل از شخصیت برخوردار بوده و اقدامات به انجام اعمال حقوقی نموده‌اند، قانون‌گذار شخصیت حقوقی آنها را در جامعه به رسمیت شناخته و آن‌ها را شرکت تضامنی تلقی کرده است (ماده ۲۲۰ قانون تجارت).

۲-۲-۲. ایرادات نظریه و پاسخ به آن

این نظریه در بین حقوق‌دانان کشورمان طرفداری نداشته و حتی آن را شایسته ذکر ندانسته‌اند و در بین دیگران نیز کمتر طرفدار دارد که شاید دلیلش ایرادات وارد بر آن باشد که این ایرادات بیان و جواب داده می‌شود.

۱-۲-۲-۲. محدودیت حقوق اشخاص حقوقی

این نظریه در واقع محصول نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی را دارد، البته بسیار محدودتر؛ چرا که طبق نظریه فرضی، دولت است که شخصیت را فرض می‌کند و می‌تواند حقوق و تکالیف زیادی را برای شخص حقوقی به رسمیت بشناسد و طبق این نظریه، گروه یا جمع است که شخصیت را ایجاد می‌کند و لذا شخص حقوقی صرفاً حقوق اعضاء را دارد و چیزی بیشتر از حقوق اعضای خویش نخواهد داشت؛ چرا که این اعضاء بودند که توافق نموده‌اند؛^۱ چون شرکت طبق این نظریه یک توافق است، پس حاکمیت هم آن را به عنوان یک توافق قبول می‌کند و هیچ امتیاز دیگری ندارد.

جواب این اشکال از تفاوت میان نظریه ما و نظریه‌ای که حقوق‌دانان غربی بیان نموده‌اند، روشن می‌شود؛ چرا که ما مبنا را برای ایجاد شخصیت حقوقی اعتبار قراردادی که عقلاء بر آن توافق دارند، می‌دانیم، نه یک قرارداد معمولی و ساده که میان دو یا چند نفر واقع می‌شود. در واقع ما می‌گوییم: مبنای شخصیت حقوقی اعتباری عقلایی است که ایشان برای موضوعاتی غیر واقعی شخصیت حقوقی قائل شده و این امر مجاز و محذور عقلی و شرعی ندارد و این اشکال که وارد شده، محدودیت‌هایی است که ممکن است در نظریه حقوق‌دانان غربی وجود داشته باشد. اگرچه می‌توان گفت: حتی طبق نظر ایشان هم شرکاء برای ایجاد شخصیت حقوقی محدود به حقوق خویش نیستند، بلکه می‌توانند حقوقی عام برای شخصیت اعتباری خویش در نظر بگیرند و از این جهت محدود به رعایت حقوق خویش نیستند؛ یعنی ممکن است برای شخص حقوقی، حقوقی را در نظر بگیرند که خودشان از آن محروم هستند.

۲-۲-۲-۲. نسبی بودن قراردادهای و عدم تأثیر در حقوق دیگران

این نظریه برای توجیه حقوق شخص حقوقی، کارایی بسیاری کمتری از نظریه فرضی دارد؛ چرا که برای مثال اگر شرکت صرفاً یک قرارداد است میان اعضای آن، چرا ایشان قادرند تا حقوق مالیه شرکت را برای خود ببرند، ولی مسئولیت خویش را بر

1. Rand, 1963: 102, available at: <<https://www.malcolm.id.au/honours/chap1.html#C4>>.

برابر طلبکاران شرکت محدود می‌کنند؟ (Stokes, 1986: 155-164). به عبارت دیگر، اشکال اساسی به این نظریه آن است که اگر شخص حقوقی حاصل توافق میان اعضاء و تشکیل دهندگان آن باشد، طبق اصل پذیرفته‌شده نسبی بودن قراردادها می‌بایست این شخصیت فقط بین خودشان معتبر باشد و هیچ دلیلی ندارد که اشخاص ثالث نیز شخصیت آن را قبول داشته باشند.

در جواب این اشکال باید گفت: اولاً، اشکال به نظریه ما وارد نیست؛ چرا که ما شخصیت حقوقی را حاصل توافق ایجادکنندگان نمی‌دانیم، بلکه آن را اعتباری قراردادی بین عقلاء تلقی نمودیم. ثانیاً، اصل نسبی بودن قراردادها مفهومی نیست که قرارداد در مقابل دیگران قابل استناد نباشد، بلکه بدان معناست که طرفین قرارداد نمی‌توانند اشخاص ثالث را متعهد نمایند. وقتی شرکاء برای شرکتشان شخصیت حقوقی قائل شدند این شخصیت در مقابل همه قابلیت استناد را خواهد داشت و دیگران هم می‌توانند به شخصیت ایجادشده اعتماد نمایند.

نتیجه‌گیری

اگرچه مهم‌ترین نظریات در خصوص مبنای شخصیت حقوقی، نظریه واقعی بودن و نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی است و بسیاری از حقوق‌دانان، یکی از این دو نظر را پذیرفته‌اند، اما با توجه به ایراداتی که به این نظریات وارد شد، قابل قبول نمی‌باشد؛ مخصوصاً نظریه واقعی بودن شخصیت حقوقی علی‌رغم اینکه طرفداران زیادی دارد، اما با ایرادات مهم و وجدانی مواجه است؛ چرا که این نظریه با طبیعت و وجدان موافق نیست و به هر کس گفته شود شخص حقوقی وجودی واقعی دارد، منکر آن خواهد شد؛ چون وجود حقیقی اختصاص به انسان دارد که خود به شخصیت خود آگاه است. حتی حیوانات که وجودی ملموس و واقعی دارند و بالاتر از این دارای روح هستند، باز هم از شخصیت حقوقی محرومند چون به این شخصیت خود، واقف نیستند، حال برای موجوداتی فرضی و تصویری، قائل شدن به وجود حقیقی و متعاقب آن شخصیت واقعی، واقعاً دور از باور است.

اگر مجبور به قبول یکی از دو نظریه واقعی بودن یا فرضی بودن شخصیت حقوقی

باشیم، نظریه فرضی بودن شخصیت حقوقی به واقعیت نزدیک تر است؛ چون این نظریه حداقل به غیر موجود بودن شرکت معترف است و برای شرکت وجودی حقیقی قائل نیست. ما گفته کسانی را که حتی برای اشخاص حقیقی نیز شخصیت واقعی قائل نیستند و از این جهت که شخصیت فرضی می باشد، اشخاص حقیقی و حقوقی را برابر می دانند، قبول نداشته و معتقدیم شخص حقیقی یعنی انسان شخصیت حقیقی و واقعی دارد و این شخصیت همان واقفیت به این وجود است و تفاوت انسان با حیوانات دیگر در همین قوه است که به ناطقیت تعبیر می شود.

اما نظریه منتخب، نظریه قراردادی بودن مبنای شخصیت حقوقی است که وفق آن باید گفت: شخصیت اشخاص حقوقی، نوعی اعتبار یا فرض یا هر مفهوم مشابهی که از آن نام برده شود، می باشد. اما تفاوت این نظر با بقیه نظرات این است که معتقدیم منشأ این اعتبار یا فرض، قرارداد و توافقی است که بین عقلاء واقع شده است. به عبارت دیگر داشتن شخصیت حقوقی مانند مالکیت داشتن بر اموال است که از امور اعتباری است و در امور اعتباری ممکن است منشأ شرع یا توافق عقلاء باشد که در شخصیت حقوقی مانند اکثر اعتبارات توافق و قرار عقلاء است که برای موضوعات غیر واقعی، شخصیتی مانند اشخاص واقعی قائل می شوند که در جای خود ثابت شده است این اعتبار عقلایی مانند اعتبار ملکیت، ممضات شارع نیز قرار گرفته است. به همین جهت است که یکی از مهم ترین ارکان شرکت که یکی از مصادیق بارز اشخاص حقوقی می باشد، شرکت نامه است که در واقع توافق نامه ای است که بر مبنای آن شرکاء بر ایجاد یک شخص حقوقی توافق می نمایند.

طبق این نظریه، شخص حقوقی را صرفاً زاییده توافق شرکاء آن شخص حقوقی خاص نمی دانیم، بلکه اعتباری عقلایی و به طور کلی وجود دارد که می توان برای موضوعاتی غیر حقیقی شخصیت قائل شد. وقتی چنین قرار عقلایی وجود داشته باشد، هر چند نفر یا حتی یک نفر می تواند با ایجاد مجموعه واحد و تعیین اهدافی برای آن، شخص حقوقی را ایجاد نماید. به همین دلیل هر شخص حقوقی به طور خاص برای ایجاد، نیاز به توافقی اختصاصی بین شرکاء دارد که اگر این شرکاء خواستند برای این شخص حقوقی نیز شخصیت قائل شوند، بر طبق اعتبار عقلایی و قراردادی که وجود

دارد، امر معقول و ممکن می‌باشد.

این نظریه اگرچه در کتب حقوقی جایی ندارد و کسی به نظریه قراردادی برای مبنای شخصیت حقوقی اشاره نکرده است، اما به نظر می‌رسد با توجه به اشکالاتی که بر نظریات دیگر وارد بود و اینکه هر کدام از آنها تابع اغراضی بودند که خارج از واقعیت خواسته‌اند شخصیت حقوقی را بر مبنای منافع خودشان تحلیل کنند، بهترین نظریه برای پذیرش مبنای شخصیت حقوقی با توجه حقوق موضوعه ایران که برگرفته از فقه جعفری است، مبنای قراردادی آن باشد.

نظریه قراردادی در مبنای شخصیت حقوقی، از سایر نظریات متقن‌تر بوده و می‌تواند توجیه‌کننده بسیاری از قواعد مربوط به اشخاص حقوقی که در قانون تجارت آمده، باشد. با این مبنا قبول اشخاص حقوقی تک‌شریک هم مجاز خواهد بود و اصل در اشخاص حقوقی، عدم اهلیت و عدم شخصیت نخواهد بود؛ همان‌گونه که قانون تجارت در ماده ۵۸۸ می‌گوید:

«شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است؛ مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد؛ مانند حقوق و وظایف ابوت - بنوت و امثال ذلک».

با این مبنا می‌توان به راحتی حکم به مشروعیت شخصیت حقوقی کرد؛ چرا که اطلاعات باب عقود می‌تواند برای توجیه شخصیت حقوقی کارساز شود. با پذیرش مشروعیت شخصیت حقوقی در فقه بسیاری از ابوابش که بدون توجه به شخصیت حقوقی تدوین شده است، می‌تواند موجب تحولی عظیم شده و لازم است بسیاری از ابواب مانند وقف و زکات و باب ترکه و... را باز نویسی کرد؛ چرا که با قبول این نظریه و شخصیت حقوقی، مبنای ما در مباحث فرق کرده و لذا با احکامی کاملاً متفاوت مواجه خواهیم شد و به قول بعضی از فقهاء «یتفرّع علی ما ذکرنا من التحقیق مطالب کثیر» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴: ۲۱۰/۱).

کتاب‌شناسی

۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت شرکت‌های تجاری، چاپ دوازدهم، تهران، سمت، ۱۳۸۷ ش.
۲. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیه، بی‌تا.
۳. پاسبان، محمدرضا، حقوق شرکت‌های تجاری، چاپ هشتم، تهران، سمت، ۱۳۹۲ ش.
۴. جوان، موسی، مبانی حقوق، تهران، بی‌تا، ۱۳۲۶ ش.
۵. حسینی شیرازی، سیدمحمد، الفقه السیاسه، قم، دار الایمان، ۱۳۶۱ ش.
۶. همو، الفقه، القانون (در یک جلد)، چاپ دوم، بیروت، مرکز الرسول الاعظم ﷺ للتحقیق و النشر، ۱۴۱۹ ق.
۷. ساکت، محمدحسین، حقوق‌شناسی: دیباچه‌ای بردانش حقوق، تهران، ثالث، ۱۳۸۷ ش.
۸. همو، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، مشهد، نشر مؤلف، ۱۳۷۰ ق.
۹. همو، نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق، تهران، جهان معاصر، ۱۳۷۰ ش.
۱۰. ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش.
۱۱. شایگان، سیدعلی، حقوق مدنی ایران، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۲ ش.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، المقنع، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. صفار، محمدجواد، شخصیت حقوقی، تهران، بهنامی، ۱۳۹۰ ش.
۱۴. طباطبایی حائری، سیدعلی بن سیدمحمد، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل‌البتین علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ش.
۱۶. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، تکملة العروة الوثقی، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۱۸. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۱۹. فیاض کابلی، محمداسحاق، منهاج الصالحین، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
۲۰. کاتوزیان، ناصر، تحولات حقوق خصوصی (مجموعه مقالات)، مقاله «شخصیت حقوقی» (اثر منوچهر مؤتمنی طباطبایی)، تهران، دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۱ ش.
۲۱. همو، فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷ ش (الف).
۲۲. همو، فلسفه حقوق، چاپ دوم، تهران، به‌نشر، ۱۳۶۵ ش.
۲۳. همو، مبانی حقوق عمومی، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷ ش (ب).
۲۴. محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۲۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (فقه و حقوق)، قم، بی‌تا، بی‌تا.
۲۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، استفتانات، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۲۸. همو، ولایت فقیه، چاپ دوازدهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ ق.
۲۹. موسوی خوئی، سیدابوالقاسم، موسوعة الامام الخوئی، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸ ق.
۳۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.

۳۱. نخعی پور، قاسم، *مبانی مداخله دولت در حیطه قراردادهای خصوصی*، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۸۷ ش.
32. Chandler, Alfred D., *The Visible Hand: The Managerial Revolution in American Business*, The Belknap Press, 1977.
33. "Constitutional Rights of the Corporate Person", *The Yale Law Journal*, Vol. 91, No. 8, Jul. 1982.
34. Iwai, Katsuhito, "Persons, Things and Corporations: The Corporate Personality Controversy and Comparative Corporate Governance", *American Journal of Comparative Law*, Vol. 47, No. 4, Fall 1999.
35. Mark, Gregory A., "The Personification of the Business Corporation in American Law", *54 University of Chicago Law Review* 1441, 1987.
36. Padfield, Stefan J., "Rehabilitating Concession Theory", *Oklahoma Law Review*, Vol. 66: 327, 2014.
37. Rand, A., *The Virtue of Selfishness: A New Concept of Egoism*, New American Library, New York, 1963.
38. Rattigan, William Henry, *Jural relations: or, The Roman law of persons as subjects of jural relations: being a translation of the second book of Savigny's System of modern Roman law*, London, Wildy & Sons, 1884.
39. Stokes, M., "Company Law and Legal Theory", in: Twining, W. (ed.), *Legal Theory and the Common Law*, Basil Blackwell, Oxford, 1986.
40. *The Oxford Companion to Law*, London, 1980.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی